

تبیین نظری جنبه‌های پروسه‌ای (جهانی شدن) و پروژه‌های تهاجم فرهنگی (جهانی‌سازی)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۲/۲ تأیید: ۸۸/۲/۱۸

محمدعلی سوادی*

چکیده

اگر مراد از جهانی شدن، برداشته شدن هر چه بیشتر فواصل زمانی - مکانی، ارتقا یافتن هم‌زبانی و هم‌دلی فرهنگ‌ها، توسعه یافتن انواع همگرایی‌ها، گسترش یافتن اقسام تعامل‌های اندیشگی و عملی، و سازگاری یافتن هر چه بیشتر انسان‌ها و جوامع با یکدیگر باشد؛ خاستگاهش فطرت انسان‌ها و عشق و محبت آنها به یکدیگر است، و انگیزه‌هایش مواردی چون تقویت روابط بینا فرهنگی، خواستاری امنیت فراگیر برای همگان، حقیقت‌طلبی، دانش‌دوستی، آزادی‌خواهی، عدالت‌طلبی و پاسداری از کرامت انسان است. اگر مراد ما از جهانی‌سازی، زدودن هویت استقلال از واحدهای سیاسی مستقل و زمینه‌سازی برای پیروی فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر غربی، از فرهنگ‌های غربی و در رأس همه آنها، فرهنگ امریکا باشد، جهانی‌سازی،

* محقق.

ثمره طبیعی مبانی نظری اندیشه غرب و برآیند منتظر سیاست‌های اقتصادی و میلیتاریستی آن است.

غرب از طریق حقیقت جلوه دادن مبانی نظری انواع جهانی سازی‌های غربی، و بهره‌گیری از تمام شیوه‌ها و ابزارهای ناتوی فرهنگی و جنگ نرم در جهت عملی سازی جهانی سازی‌های فرهنگی (اومانیزم و پلورالیسم)، سیاسی (لیبرالیسم و سکولاریسم)، نظامی (میلیتاریسم)، علمی - معرفتی (سیانتیسم)، و نیز دفاع از کثرت‌گرایی‌های ناموجه (پلورالیسم)، مرزهای هویتی و ملی دیگر واحدهای سیاسی را بی‌رادم و بی‌مانع می‌خواهد. این جهانی سازی قدرت طلب و مادی فطرت ستیز، به لحاظ نظری، بسی بی‌ریشه و بی‌هویت است و در برابر اندیشه غنی و انقلابی اسلام، هرگز نمی‌تواند تاب مقاومت داشته باشد.

آسیب شناسی جهانی سازی، آشکار می‌سازد که غرب در شعارهایی نظیر حقوق بشر، آزادی، خردورزی، لیبرال - دموکراسی و ...، بسیار فریبکار است و صرفاً در پی تحصیل سلطه بیشتر، بازتحکیم استعمار نو، و گسترش هر چه افزون تر آنهاست. این عوام فریبی بردی کوتاه دارد و به زودی ملت‌ها از طریق بازشناسی خاستگاه‌ها و زمینه‌های آسیب پذیری افراد از ناتوی فرهنگی و شناسایی راهبردهای مواجهه با جنگ نرم جهانخواران، به مقابله جدی با آنها خواهند شتافت و مستکبران را حتی در مرزهای خود نیز آرام نخواهند گذاشت. به یقین، پیروزی نهایی از آن نهضت جهانی اسلام و قیام حماسه ساز مستضعفان خواهد بود.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، جهانی سازی، تهاجم فرهنگی.

تبیین نظری جنبه پروسه‌ای (جهانی شدن)

مراد ما از «جهانی شدن» در این نوشتار (Globalization)، برداشته شدن هر چه بیشتر فواصل زمانی - مکانی، ارتقا یافتن هم‌زبانی و همدلی فرهنگ‌ها، توسعه

یافتن انواع همگرایی‌ها، گسترش یافتن اقسام تعامل‌های اندیشگی و عملی، و سازگاری یافتن هر چه بیشتر انسان‌ها و جوامع با یکدیگر است. پدیدار جهانی شدن، فرایندی آشکار و طبیعی است و در طول تاریخ، فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون، هریک بنابر ظرفیت خویش، بر بالندگی و سرعت این فرایند افزوده‌اند.

از آن‌رو که حقیقت‌طلبی و کمال‌جویی، نیاز فطری انسان‌ها و جوامع است، هر آنچه زمینه‌های تعامل فرهنگی گسترده‌تر، ژرف‌تر، سریع‌تر و بهینه‌تر را فراهم آورد، کانون اهتمام و استقبال آنهاست، و هریک به فراخور استعداد خویش از آن بهره‌مند می‌گردند. از این‌رو تقویت هر چه بیشتر این فرایند، رسالت انسانی همه انسان‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد، مجامع بین‌المللی و واحدهای سیاسی است.

بهترین شیوه تقویت این فرایند، توسعه‌بخشی به همیاری نظری و عملی فرهنگ‌های گوناگون، و بهره‌وری بهینه از این فرایند است. سازوکارهای زیر، برخی از زمینه‌های عینیت یافتن این مهم هستند:

آشکارسازی مختصات خداجویی و خداپرستی حقیقی، در برابر پرستش بت‌واره‌های ذهنی و عینی

خداجویان حقیقی، هرگز در دام صیادان ایمان و رهزنان اندیشه که در پی گره زدن دل‌های مردم به عشق معبودهای دروغین هستند، نمی‌افتند. فطرت حقیقی انسان، به معبود مطلق گرایش دارد که مدبر، هدایتگر و مربی تمام آفریدگان است. مؤمن به چنان معبودی، چون نمی‌تواند به معبودهای هزاران‌گانه‌ای که در

خدمت اصحاب زر و زور و تزویر قرار دارند، بی توجه باشد، رسالتی دوگانه پیشاروی خویش می بیند: یکی فرو شکستن تمام این بت‌های ذهنی و عینی؛ و دیگری انتخاب معبود مطلق شایسته پرستش؛ و از آن رو که بت‌آفرینان و بت‌زدگان در سراسر زمین پراکنده‌اند، گستره رسالت مؤمن راستین، به وسعت کل عالم است. نه رهنان ایمان در جهان‌گیری شیطانی خویش به حدی محدود قائل‌اند، نه مؤمنی که رسالت پیامبران را بر دوش خویش احساس می‌نماید می‌تواند زمین و زمانی را نادیده انگارد. از همین رو در چالش و رویارویی گریزناپذیر این دو جبهه، پیروزی نهایی و جهانی شدن، متعلق به جبهه‌ای است که معبود و آئینش با فطرت انسان، جامعه و تاریخ، سازگار است.

پاسداشت کرامت انسان و مردم‌سالاری

از آنجا که انسان از فطرت الهی برخوردار است، مؤمن راستین، برای خویش و مؤمنان دیگر عزت قائل است و طبعاً نمی‌تواند بپذیرد که شیاطین و جنود الشیاطین به خود، جامعه‌اش و جوامع دیگر تاخت و تاز کنند، و حیثیت انسان‌ها و استقلال جوامع، دستخوش هوی و هوس‌های سردمداران سلطه جهانی قرار گیرد. از سوی دیگر، چون شیاطین برای دیگران هیچ منزلت و حقی قائل نیستند، تحمل برتافتن هیچ‌گونه عزت‌طلبی و استقلال‌خواهی ندارند؛ از همین رو مقابله بین طرف‌داران گسترش دین فطری، کرامت انسان و مردم‌سالاری از یک سو، و سلطه‌جویان خواهان تبعیت بی قید و شرط اجتناب‌ناپذیر می‌شود، و سرانجام، زندگانی عزتمند و مستقل از هر گونه سلطه شیاطین، در سراسر جهان عینیت می‌یابد.

تقویت روابط بینافرهنگی

بهره‌گیری هر چه بیشتر از فناوری اطلاعات و ارتباطات؛ تلاش برای گسترش و ژرفابخشی به هم‌زبانی و همدلی مبتنی بر فطرت انسان‌ها و جوامع و وجوه اشتراک؛ تبلیغ باورها، ارزش‌ها، نمادها و هنجارهای برخوردار از پذیرش جهانی؛ کوشایی و مجاهدت خستگی‌ناپذیر؛ شرح صدرکافی؛ ...

پیام‌آوران تمام ادیان راستین الهی و نیز مصلحان جهان، همواره چنین آرمانی را تبلیغ کرده، و برای عینیت یافتن آن، برنامه داده‌اند و نیز از هیچ کوششی در این زمینه دریغ نورزیده‌اند.

انواع پیمان‌های منطقه‌ای و سازمان‌های جهانی حقیقتاً بشردوستانه و مردم‌نهاد، و خلاصه هر گونه مساعی همگرایانه، می‌تواند مقدمه و زمینه‌ای برای فرایند جهانی شدن باشد.

فرایند گسترش‌یابنده جهانی شدن، انواع مرزها و موانع را درنوردیده است و مقاومت‌های تنگ‌نظرانه یا سرسختانه، به هیچ روی ممکن نیست سرعت سیر آن را کند و یا حرکت آن را متوقف سازد.

بنابراین اقتضای علم‌دوستی، عشق به هم‌نوع، رسالت همیاری و تعاون، ویژگی‌های سرشت الهی انسان (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (روم (۳۰): ۳۰)، ...، همه و همه مؤید و مدد رسان حرکت بالنده و بس پُرشتاب جهانی شدن است.

تعالی‌بخشی به روحیه عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی

اقتضای فطرت انسان‌ها و جامعه‌ها، عدالت‌خواهی و مبارزه با هرگونه ستمگری است. هیچ زمانی نبوده است که عدالت، از اصلی‌ترین آرمان‌های بشر نبوده

باشد. این گونه نیست که انگیزه بشر در فعالیت‌های فردی و اجتماعی‌اش عقل حسابگر وی باشد، و او همه جا با محاسبه سود و زیان، موضعی را اتخاذ یا تصمیمی را عملی کند. خاستگاه بسیاری از آرا یا فعالیت‌های انسان، فطرت الهی وی است.

خوش‌بینانه‌ترین نگاه به آنها که انسان را «گرگ انسان»، یا وی را منفعت‌طلب، لذت‌پرست و... می‌دانند، این است که آنها همه انسان‌های عالم و تاریخ را قیاس به امثال خویش کرده‌اند. آنها نمی‌دانند انسان‌هایی که فطرتشان بازیچه دانش - قدرت مدرن و رسانه‌های شیطانی مستکبران جهان نشده است، عدالت را نه فقط برای جامعه خویش و تمام جامعه جهانی می‌خواهند، بلکه حاضر هستند در این راه، در هر جایی که لازم باشد حضور یابند و ضمن دفاع همه‌جانبه از شرافت، کرامت و حقوق پایمال‌شده مستضعفان، با همه وجود خویش، به نظام عدالت فراگیر در سراسر جوامع عینیت بخشند.

از آن‌رو که گرایش‌های مقدس فطرت الهی، با انزواگزینی و بی‌توجهی به سرنوشت دیگران بیگانه است، مؤمن حقیقی در همه حال رسالت پیامبرانه را بر دوش خویش حس می‌کند و نمی‌تواند لحظه‌ای از ناآگاهی، گمگشتگی، اسارت و استضعاف انسان‌ها و جوامع مسلمان و غیر مسلمان دیگر آزرده نباشد. از همین‌رو، وی همواره به مسائل بین‌المللی حساس، و در پی رفع و دفع خاستگاه‌های مشکلات انسان‌هاست. این گونه دغدغه‌ها از یک‌سو، و حرص و ولع سیری‌ناپذیر مستکبران خودپرست برای سلطه‌یابی بر سراسر عالم، و تقابل و تعارض پیوسته این دو نیز می‌تواند زمینه‌ها را برای گسترش یافتن ارتباطات جهانی و انواع دیگر تعاملات، به گونه‌ای روزافزون فراهم آورد.

برانگیختن انگیزه‌های علم‌دوستی و حقیقت‌طلبی

انسان‌ها فطرتاً جویای دانش و حقیقت‌اند و از ناآگاهی بیزارند؛ ولی با توجه به وابسته نبودن دانش و حقیقت به زمان و مکانی ویژه، و تاریخی و جهانی بودن آن، تقویت سائقه‌های علم‌طلبی و حقیقت‌جویی، باعث اکتفا نکردن جوامع به داشته‌های خویش، و روی‌آوری آنها به ماورای مرزهای تاریخی و جغرافیایی خویش می‌شود و فرایند جهانی شدن را بیش از پیش تقویت می‌کند.

البته در این میان نظام‌های قدرت، در نظام دانش - قدرت جهانی، شبه علم را به منزله یگانه‌گزینه علم راستین، علوم حیوانی را به منزله علوم انسانی، و باطل را به مثابه حق، ساخته و پرداخته می‌کنند و در پی تحمیل آنها به سراسر جوامع جهان هستند. ولی با توجه به اینکه حق‌باوران، هرگز حاضر نیستند عرصه را برای ترک تازی معرفت‌ستیزان خالی گذارند، رویارویی این دو جبهه، سرانجام، به تشخیص دانش سره از علم کاذب و تمیز حق از باطل، از سوی جهانیان خواهد انجامید و ایشان با پشت‌کردن به دانش ابزاری سلطه‌جویان جهانی، به دانش هم‌آهنگ با فطرت و عقل، و حقیقت‌عالم‌گیر روی خواهند آورد.

عشق و محبت انسان‌ها به یکدیگر

از آنجا که همه انسان‌ها و جوامع، در واقع (هر چند نه در ظاهر) از فطرت الهی، معبود و غایت مشترک برخوردار هستند، اگر موانع بیرونی یا درونی وجود نداشته باشد، به یکدیگر عشق خواهند ورزید و نتایج هم‌گرایی و هر چه نزدیک‌تر شدن ایشان به یکدیگر، چیزی جز انباشت خیر و فضیلت نخواهد بود؛ همان موضوعی که سران سلطه، از آن در هراس و وحشت دائم‌اند؛ زیرا منافع

آنها در صورت فاصله هر چه بیشتر انسان‌ها و جوامع از یکدیگر تأمین می‌شود، مگر اینکه افراد و ملت‌ها پذیرای فرهنگ سلطه گردند؛ و تنها در این صورت است که استکبار جهانی احساس خطر نخواهد کرد؛ زیرا در فرهنگ سلطه، از طریق اصالت‌بخشی به فردگرایی، افراد در عین اجتماع، به سان جزایری پراکنده می‌شوند که باید تمام اهتمام خود را صرفاً معطوف دغدغه رفاه و لذت خویش نمایند؛ نه دیگر چیزی به مثابه سعادت جامعه جهانی برای آنها مطرح است، نه دغدغه‌هایی نظیر آزادسازی جهانیان از انواع اسارت‌های استکبار در سر دارند، و فقط و فقط در فکر استفاده حداکثری از انواع آزادی‌ها در جهت تأمین امیال و نیازهای فردمدارانه خویش هستند.

خواستاری امنیت فراگیر برای تمام عالمیان

ابرقدرت‌ها امنیت را منحصرأ حق خویش می‌دانند و هرگاه منافعشان اقتضا کند، به هر کشوری که بتوانند یورش برند، به‌تنهایی یا دسته‌جمعی هجوم می‌برند؛ نه هیچ مرجعی از آنها پرسشی می‌کند، و نه اگر بپرسد، نیازی به پاسخگویی می‌بینند. در حالی که اقتضای فطرت هر انسان، امنیت‌خواهی برای خویش و تمام هم‌نوعانش است. چنین نیست که انسان متعادل، تهدید شدن یا کانون تجاوز قرار گرفتن امنیت دیگران را برتابد. همچنین، این گونه نیست که امنیت افراد یا واحدهای سیاسی گوناگون، به هم گره نخورده باشد. همان‌گونه که مستکبران، پیمان امنیتی و نظامی در جهت حفظ منافع خویش دارند، مستضعفان نیز به گونه‌ای روزافزون در پی هم‌گرایی و هم‌افزایی توان‌های خویش هستند. پروژه جهانی‌سازی امنیت خویش، که از طریق انواع پیمان‌های امنیتی - نظامی و

به‌ویژه حضور نظامی در تمام نقاط استراتژیک جهان صورت می‌پذیرد، طبعاً زمینه‌ای می‌شود برای جهانی شدن امنیت‌خواهی کشورهای مستضعف و حتی خود ملت‌های دولت‌های مستکبر؛ فرایندی گریزناپذیر که قدرت‌های استکباری، از آن هیچ‌گیزی ندارند.

تبیین نظری جنبه‌ی پروژه‌ای تهاجم فرهنگی (جهانی‌سازی)

جهانی‌سازی، ثمره‌ی طبیعی مبانی نظری اندیشه‌ی غرب و نیز برابری منتظر سیاست‌های اقتصادی و میل‌تاریستی آن است.

مراد ما از جهانی‌سازی، زدودن هویت استقلال از واحدهای سیاسی مستقل و زمینه‌سازی برای پیروی فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر غربی، از فرهنگ‌های غربی و در رأس همه آنها، فرهنگ امریکا است.

دکتر منوچهر محمدی که خود مقیم امریکا بوده است، درباره‌ی فرهنگ امریکا چنین می‌گوید:

«من زمانی فکر می‌کردم که ما چه چیزی را می‌توانیم به عنوان فرهنگ اصیل امریکایی نام ببریم؛ دیدم جز فرهنگ هفت تیرکشی‌های فیلم‌های وسترن، که در فیلم‌های تگزاسی می‌بینیم، چیز دیگری به نام فرهنگ امریکایی وجود ندارد! من این مطلب را با توجه به اینکه مدتی در آنجا زندگی کرده‌ام و از نزدیک با آن جامعه آشنا هستم می‌گویم»
(گفتار منوچهر محمدی در این اثر: لاریجانی، ۱۳۸۱: ۵۳، ۱۰).

خلاصه‌ی مراد ما از جهانی‌سازی، ناتوی نرم در ساحت‌های گوناگون فرهنگی، اقتصادی و... است؛ یعنی محروم‌تر شدن روزافزون فقیران عالم و غنی‌تر شدن

بیش از پیش غنی‌های عالم. جهانی‌سازی به معنای سلطه هر چه بیشتر غرب است بر سراسر پهنه هستی. جهانی‌سازی یعنی تلاش برای صورت قانونی بخشیدن به سلطه پیوسته مستکبران زورگو و تحمیل دیکتاتورهای ضد انسانی بر مستضعفان؛ زیرا سرمداران جهانی‌سازی به چیزی کمتر از رؤیای سلطه همه‌جانبه بر عالم راضی نمی‌شوند. پروژه توطئه‌آمیز اشغال فلسطین و تأسیس کشور جعلی اسرائیل، نمونه‌ای است بارز برای نشان دادن چگونگی یکپارچه‌سازی سران غرب توسط صهیونیست‌ها.

سران غرب، از پایان جنگ جهانی اول تا کنون، به صورت پیوسته و یکپارچه، پیرو و مبلغ سیاست‌های وحشیانه و سرکوب‌گرانه اسرائیل بوده‌اند. اگر اسرائیل نتوانسته بود آن یکپارچه‌سازی را به انجام رساند و استمرار بخشد، نمی‌توانست این‌گونه به راحتی بیش از سی قطعنامه شورای امنیت را مسخره کند و با خیال راحت پایمال سازد، و هر بار به عنوان پاداش، پشتیبانی‌های بیشتر غرب را دریافت کند. آیا غرب به هیچ کشور دیگری جز اسرائیل اجازه می‌داد این‌گونه، مصوبات شورای امنیت را زیر پا گذارد؟ اگر پروژه زیر اجرا نشده بود، آیا اسرائیل می‌توانست آسوده‌خاطر از هر گونه تعقیب و مجازاتی، این‌گونه در برابر چشمان دیگران، این همه جنایات وصف‌ناپذیر مرتکب شود؟ و اینک بخشی کوچک از آن پروژه:

«[در] سال ۱۹۱۶ و در اوج جنگ جهانی اول بین سلیس، نماینده انگلیس، و پیکو، نماینده فرانسه، قراردادی محرمانه به امضا رسید که به موجب آن، متصرفات امپراتوری عثمانی در خاورمیانه تقسیم می‌شد و بر اساس آن قرارداد، پس از شکست عثمانی در جنگ جهانی اول،

فلسطین تحت‌الحمايه انگلیس قرار می‌گرفت. در سال ۱۹۱۷ بالفور به اتکای قرارداد سائیس - پیکو و با توجه به پیشرفت جنگ، به نفع متفقین، اعلامیه‌ای با این مضمون صادر کرد که باید برای یهودیان دنیا وطنی در فلسطین ایجاد شود. این اقدام از سوی انگلیسی‌ها اهدافی چندگانه را پی می‌گرفت، به گونه‌ای که از یک سو حمایت‌خاندان و اشخاص ذی‌نفوذ صهیونیسم در دنیای غرب را در پی داشت و از دیگر سو، غرب را به گونه‌ای در برابر عمل انجام‌شده قرار می‌داد که اگر می‌خواستند با این نظر انگلیس مخالفت‌کنند، با فشار صهیونیست‌ها در غرب مواجه می‌شدند. با این اقدام، بالفور صهیونیست‌های جهان غرب و بسیاری از نهادهای حکومتی دنیای غرب را که تحت نفوذ صهیونیست‌ها بودند، با این حیلۀ انگلیس همراه کرده، نوعی یکپارچه‌سازی غرب را در ارتباط با اشغال فلسطین، پیش از تشکیل اسرائیل، پایه‌گذاری کرد» (ر.ک. ولایتی، ۱۳۸۸).

چگونه توجیه‌پذیر است که غرب، صدها سال با هیاهوی اومانیسم، لیبرالیسم، سکولاریسم، دموکراسی، حقوق بشر و...، گوش جهانیان را کر می‌کند؛ ولی وقتی نوبت اسرائیل اشغالگر تمامت‌خواه می‌رسد، تمام این شعارها رنگ می‌بازد؟ آیا این حادثه، اتفاقی و یک‌باره در عالم رخ نمود یا بر اساس یک پروژه؟ چگونه است که ادعا می‌کنند همهٔ مردم عالم، بی‌هیچ استثنائی، از حق تعیین سرنوشت خویش برخوردارند، ولی چون نوبت فلسطین می‌رسد، چنین حقی هرگز وجود نداشته است؟

فلسطین از آن‌رو که مهم‌ترین مسئلهٔ بین‌المللی جهان اسلام است، بارزترین نمونه است، نه صرفاً تنها نمونه. مصادیق فراوانی برای ادوار چندصدسالهٔ

استکبار کهن و نو وجود دارد، که این مجال اندک، پرداختن به آنها را بر نمی‌تابد. در همین نمونه اسرائیل، اگر کسی تاریخ غرب را از دیدگاه همین موضوع مرور کند، آشکارا خواهد دید که غرب در تاریخ بیش از شصت ساله این اشغالگری، چگونه از تمام ابزارهای رسانه‌ای (عملیات روانی)، روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، امنیتی و...، در جهت مطامع صهیونیست‌های حاکم بر اسرائیل و غرب حداکثر سوء استفاده را نموده است. نمونه رژیم اشغالگر صهیونیست، صرفاً مثالی آشکارتر برای ناتوی فرهنگی و جهانی‌سازی فرهنگ سلطه است.

در این نمونه، غرب می‌خواهد به جهانیان بقبولاند که هیچ معیاری برای حقیقت، عدالت اجتماعی، حقوق بشر، آزادی سیاسی و... جز خواست آنها، یعنی زور وجود ندارد: جهانیان باید بپذیرند که آنها به صرف اینکه زور دارند، عین حق و عدل هستند. یعنی همان‌گونه که غربی‌ها هرگاه دلشان بخواهد و به هر بهانه‌ی واهی، به هر کشوری که خیال کنند زورشان می‌رسد، حمله می‌کنند و نیروهای اشغالگر ناتو را به آنجا اعزام می‌کنند و هیچ توجهی به افکار عمومی عالم ندارند، جهانی‌سازی مؤلفه‌های اصلی فرهنگ خویش را که زمینه‌ساز پذیرش فرهنگ سلطه‌اند، هر گونه که بخواهند پی می‌گیرند.

دست‌اندرکاران عملیات روانی آمریکا، به لحاظ غرور بی‌حد و حصر و رضایت از خود بی‌مانند، به دست خود، بر روی پایگاه‌های غیر نظامی و نظامی خویش، برخی از تهاجم‌های فرهنگی و عملیات روانی از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون را که خودشان و دیگران بر ضد ملت‌های غیر غربی صورت داده‌اند، در جزواتی شرح داده‌اند. مطالب مندرج در آن جزوات، سندهایی بس گویا از ناتوی فرهنگی غرب، برای هر اهل بصیرت است؛ برای نمونه به

صفحه‌های ۳ - ۴ و ۱۳ - ۱۴ از دومین نوشته زیر رجوع کنید:

(The evolution of Strategic Influence: 17013; Pseudo Operations and Counterinsurgency: 2005.*)

همچنان‌که از نام جزوه اخیر برمی‌آید، تمرکز آن نوشتار بر اقدامات سبعانه کشورهای غیر از آمریکا بر ضد نیروهای مبارز است، گویی خود آمریکا هیچ نمونه‌ای از این دست تعدی‌ها و کشتارهای وسیع غیر نظامیان (در جای‌جای عالم، از امریکای شمالی، جنوبی، مرکزی، آفریقا، آسیا،...) نداشته است! مگر فرزندان امریکایی اروپا، بنیاد ایالات متحده آمریکا را بر توده‌های انباشته از اجساد سرخ‌پوستان و ویرانه‌های تمدن عظیم و باستانی آنها نگذاشتند؟

«اگر به تاریخ ایالات متحده آمریکا نظری بیفکنیم، می‌بینیم که از همان آغاز، نطفه آمریکا بر سلطه‌جویی بسته شده است. از همان زمان که کریستف کلمب قاره آمریکا را کشف کرد و در پی آن، دولت آمریکا به وجود آمد، بنای دولتمردان آمریکا بر سلطه، استثمار و نابودی نسل‌های بشر بوده است. آنها ابتدا سرخ‌پوستان را نابود کردند و سپس [بر اساس] دکترین مونروئه کل قاره آمریکا را در سلطه خودشان گرفتند. در سال ۱۹۰۰ با سیاست درهای باز، به رقابت با بقیه سلطه‌جویان دنیا پرداختند و در جنگ جهانی اول،... آقای ویلسون نظریه دولت فدرال جهانی را مطرح کرد و سپس در جنگ جهانی دوم، روزولت نظریه

* [www.carlisle.army.mil/ssi](http://www.carlisle.army.mil/ssi;);
<http://smallwarsjournal.com/documents/cline.pdf>.

برادران بزرگ‌تر (Big Brothers)، که در نهایت به نظریه جهانی [سازی] انجامید»
(ر.ک: لاریجانی، ۱۳۸۱: ۵۳، ۱۰).

کنفرانس یالتا - که گاهی کنفرانس کریمه یا کنفرانس آرگنات خوانده می‌شود - نیز یکی از پیامدهای جنگ جهانی دوم و از اجلاس‌های تقسیم جهان و از مقدمه‌های جهانی سازی است؛ کنفرانسی که فرانکلین روزولت، رئیس جمهوری آمریکا و وینستون چرچیل، نخست وزیر بریتانیا، و استالین، نخست‌وزیر شوروی، در یالتا واقع در شبه جزیره کریمه (جنوب روسیه) در ساحل دریای سیاه از ۴ تا ۱۱ فوریه ۱۹۴۵ تشکیل دادند. این کنفرانس از سلسله کنفرانس‌های پس از جنگ جهانی دوم بود که پس از کنفرانس تهران در سال ۱۹۴۳ و پیش از کنفرانس پتسدام، میان رهبران سه کشور یادشده برگزار شد. کنفرانس یالتا نوعی تقسیم جهان و غنائم جنگی میان فاتحان جنگ جهانی دوم بود، و در آن، رهبران نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی، جهان را به بهانه منافع حیاتی خود تقسیم کردند. در این کنفرانس هشت‌روزه، درباره شکست دادن آلمان و تصرف و تسلیم بی‌قید و شرط آن، تنگه‌های بسفر و داردانل، ایجاد سازمان ملل، قیومیت، تخلیه ایران از قوای متفقین، و همکاری شوروی و آمریکا در حمله به ژاپن گفتگو شد.

کنفرانس یالتا مناقشات بسیاری را در سطح جهان برانگیخت. عده‌ای چون آرتور کنت، نویسنده کتاب *یالتا یا تقسیم جهان*، بر آن اندک‌که نه تنها یالتا سبب واگذاری اروپای شرقی به شوروی شد، بلکه کودتای پراگ، دیوار برلین، پیروزی مائو، جنگ کره، امور کوبا و خلاصه، تقویت کمونیسم بین‌المللی نیز از پیامدهای آن است. در کنفرانس یالتا، رسماً سخنی از تقسیم مناطق نفوذ به میان

نیامده بود؛ ولی ناتوانی جامعه ملل در جلوگیری از بروز جنگ جهانی دوم و از سوی دیگر، ناکارایی این نهاد بین‌المللی برای تأمین منافع قدرت‌های بزرگ، به تولد «سازمان ملل متحد» انجامید. ایجاد بلوک شرق و بلوک غرب، در واقع از کنفرانس یالتا آغاز شد (ر.ک: آشوری، ۱۳۷۳؛ انصاری، ۱۳۵۳؛ نقیب‌زاده، ۱۳۷۵؛ ژاک، ۱۳۴۴: ۳؛ کنت، ۱۳۶۵).

به این ترتیب، کنفرانس یالتا، مقدمه‌ای برای بلندپروازی‌های بعدی امریکا بود:

«در نظریه Big Brothers یا برادران بزرگ‌تر، امریکا به عنوان برادر بزرگ، این نقش و رسالت را پیدا کرد که اگر برادران کوچک‌تر خواستند تخطی کنند، آنها را تنبیه کند! نظریه حق و تو برای پنج قدرت جهانی، ناشی از همین مسئله بود، منتها این پنج برادر بزرگ‌تر، در نهایت به دو برادر بزرگ‌تر تبدیل شدند و دنیا را بین خودشان تقسیم کردند» (ر.ک: لاریجانی، ۱۳۸۱: ۵۳، ۹).

جهانی‌سازی و ناتوی فرهنگی

همان‌گونه که سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (North Atlantic Treaty Organization) با مخفف ناتو (NATO)، در جایگاه سازمانی نظامی، در ۴ آوریل ۱۹۴۹م. (۱۵ فروردین ۱۳۲۸) برای چپاول انواع گوناگون مواد خام و ثروت‌های ملت‌ها، در واشنگتن پایه‌گذاری شد، ناتوی فرهنگی نیز با هدف هویت‌زدایی از ملت‌ها و برده‌سازی آنها - از طریق بهره‌گیری هر چه بیشتر از شبکه متنوع، گسترده و پیچیده رسانه‌ها - در جهت انواع مطامع استعماری

مستکبران، طراحی شده است. ناتوی فرهنگی در جهت استحاله فرهنگ‌های دینی و ملی، به‌ویژه با شیوه گسترش فراگیر ابتذال، مخصوصاً بین دختران و پسران جوان، و نشانه‌روی ایمان و هویت ملی شهروندان کشورهای هدف، مقاصد خویش را پی می‌گیرد. راهبرد ناتوی فرهنگی، واکنشی است به بیداری اسلامی و الگوگیری کشورهای مستضعف جهان از انقلاب اسلامی ایران. از دیگر نمادهای آشکار ناتوی فرهنگی، موارد زیر است:

* مطرح شدن جنگ مسیحیت و اسلام توسط برخی سران سیاسی و قلم‌به‌مزه‌های غرب، که از نمونه‌های آن در فاجعه بالکان، یکی قتل عام دویست هزار بوسنیایی از دو میلیون جمعیت بوسنی هرزه‌گوین، و رضایت اروپا به این نسل‌کشی است - با این استدلال اروپا که نباید در قلب اروپا حکومتی اسلامی شکل گیرد - و دیگر، کشتار مردم کوزوو؛

* اعمال جنگ روانی از طریق اهانت به شخصیت پیامبر اسلام قرآن، و دیگر مقدسات مسلمانان و آزادگان جهان؛ شایعه‌پراکنی و دروغ‌پردازی، در جهت مأیوس ساختن مردم و تیره و تار نشان دادن آینده کشورشان، و معرفی پیروی همه‌جانبه از غرب و پذیرش وابستگی، به مثابه تنها گزینه پیشاروی آنها؛ ترویج خودباختگی، غرب‌شیفتگی، الگوهای شخصیتی وارداتی؛ دموکراسی غربی؛ تساهل، تسامح و اباح‌گری و در همان حال، حمایت از نژادپرستی و قوم‌گرایی؛

* پشتیبانی آشکار از جریان‌های دینی، سیاسی و فرهنگی تفرقه‌افکن؛ ابداع یا ترویج انواع جریان‌های معارض با کارکرد انقلابی دین در دانشگاه‌ها و مجامع فرهنگی (فراماسونری، بهائیت، وهابیت و ...)

* حقیقت جلوه دادن مبانی نظری گونه‌های جهانی‌سازی، شامل جهانی‌سازی‌های فرهنگی (اومانیزم و پلورالیسم)، سیاسی (لیبرالیسم و سکولاریسم)، نظامی (میلیتاریسم)، علمی - معرفتی (سیانتیسم) و

جهانی‌سازی فرهنگی (اومانیزم انسان‌محور Anthropocentric Humanism و پلورالیسم):

نادیده‌انگاری آرمان توحیدی برای انسان، جامعه و تاریخ، و در نتیجه رواداری هرگونه راهبرد، راهکار و ابزار. البته راهبرد، راهکار و ابزار خردمندانه، صرفاً آن است که در خدمت اهداف جهان‌خوارانه مستکبران جهان باشد!

تلاش همه‌جانبه‌پارادایم سیاسی قدرت، برای فراگیرسازی اندیشه اومانیزم کامل (Integral Humanism)، و بسنده‌سازی به تنها عقلانیت ابزاری خودپنیا؛

ادعای دفاع از اقسام کثرت‌گرایی‌ها:

کثرت‌گرایی معرفتی: انکار حقیقت، تأیید شکاکیت، نسبییت‌گرایی و پذیرش صدق هم‌زمان دیدگاه‌ها و نظریه‌های کاملاً متعارض؛

کثرت‌گرایی دینی: با توجه به نقش بسیار قدرتمند دین در فرهنگ جوامع، به لحاظ آرمان‌گرایی، حقیقت‌طلبی، ایجاد روحیه حماسی و آمادگی برای از خودگذشتگی، وحدت‌بخشی به ملت و انسجام‌بخشی به امت بر محور ایمان قدسی، مبارزه با تبعیض، ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی و... مستکبران جهان باید با نظریه‌پردازی‌های مناسب، از هیمنه مستکبرشکن دین انقلابی بکاهند؛ و به نظرشان کثرت‌گرایی در کنار اومانیزم، سکولاریسم، لیبرالیسم و سیانتیسم، حربه‌ای بس

کارآمد می‌تواند باشد، در حالی که تجربه ثابت کرده است که اینها همه با هم نیز کم‌رمق‌تر از آن هستند که بتوانند در برابر خورشید حقیقت، کمترین نمودی داشته باشند.

کثرت‌گرایی سیاسی: تبلیغ تنوع احزاب در کشورهای غیر غربی، با هدف برهم زدن انسجام فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، ... و نیز از طریق تشویق افراد وابسته به تأسیس حزب‌های وابسته به غرب و پشتیبانی مالی، سیاسی، و در صورت لزوم نظامی از آنها.

کثرت‌گرایی اخلاقی: نفی هرگونه ضابطه اخلاقی و نسبی‌انگاری تمام ارزش‌ها.

جهانی‌سازی سیاسی (لیبرالیسم و سکولاریسم):

قداست‌بخشی به لیبرالیسم و لیبرال - دموکراسی سکولار و بی‌آرمان؛ ترویج جداانگاری دین از حیات اجتماعی - سیاسی (سکولاریسم).

جهانی‌سازی نظامی:

نگرش جنگ‌افروزی و نظامی‌گری (میلیتاریسم): زیر پا گذاشتن حقوق بین‌الملل و حمله نظامی به دیگر کشورها، با توسل به انواع بهانه‌های دروغین.

جهانی‌سازی علمی - معرفتی (سیانیتیسیم):

با علم کردن پوچ‌انگاری معرفتی، نسبی‌انگاری و سیانیتیسیم، طراحی نمودن دانش - قدرت مدرن و سکولار، و نیز پردازش نظریه‌های لازم برای انتقال به کشورهای هدف و ...

* گشوده و بی‌مانع خواستن مرزهای دیگران: دنیای غرب، خواستار گشوده دیدن انواع مرزهای واحدهای سیاسی غیر غربی است، در حالی که هم‌زمان به استوارسازی بیش از پیش تمام گونه‌های مرزهای خویش می‌اندیشد. انواع مرزهای واحدهای سیاسی که غرب خواستار گشوده دیدن آنهاست، به این شرح است:

* مرزهای اقتصادی: غرب در پی ترغیب کشورهای دیگر برای به صفر رساندن تعرفه‌های گمرکی، با عنوان تجارت آزاد است؛ اما این امر، در واقع پذیرش اقتصاد یک‌طرفه و باز شدن راه برای ورود کالاهای غربی است. این‌گونه نیست که هفت کشور صنعتی در اجلاس سالانه‌شان برای تجارت آزاد، دوطرفه تصمیم‌گیری کنند، یا در پی گشودن این راز باشند که چرا و چگونه نسبت درآمد ۲۰ درصد از غنی‌ترین مردم دنیا در برابر ۲۰ درصد از فقیرترین آنها، ۹۰ به ۱ است؛ آنها صرفاً در پی برنامه‌ریزی برای غارت و چپاول جهان گرد هم می‌آیند. اگر اجلاس این سران به‌راستی برای بهبود وضع اقتصادی عالم است، تظاهرات عظیم هر ساله در برابر محل اجلاس آنها - و نیز سرکوب هر ساله آن - برای چیست؟

این گول‌های اقتصادی با بهره‌گیری از شرکت‌های چندملیتی* و سازمان‌های

* برقراری روابط ناسالم اقتصادی و سیطره‌جویی از طریق اعمال نفوذ اقتصادی - سیاسی، در صحنه بین‌المللی، و در اختیار گرفتن انواع انحصارهای جهانی، توسط بیش از چهار هزار شرکت چندملیتی چنان فضایی ایجاد کرده است که در آن فضا مذاکره، به هیچ وجه، به نتیجه عادلانه نمی‌رسد. اکنون حدود ۹۰ درصد شرکت‌های چندملیتی در مثلث آمریکا، اروپا و ژاپن مستقر هستند و ۷۰ درصد تجارت بین‌المللی در دست پانصد شرکت محدود شده است. در این میان، پنج شرکت بزرگ‌تر، بیش از ۵۰ درصد تولید و تجارت کالاهای بادوام مصرفی از قبیل خودرو، هواپیما، صنایع فضایی، الکترونیک و الکترونیک را در دست دارند. در چارچوب ملی، غرب برای حفظ دموکراسی، به‌ظاهر با انحصار مخالفت می‌کند، اما هیچ قانونی وجود ندارد که از ادغام‌های عجیب و غریب شرکت‌ها در خارج از مرزها، که با این کار می‌توانند کل دنیا را زیر سلطه خود بگیرند، جلوگیری نماید. آنها می‌خواهند لیبرالیسم را در صحنه جهانی حاکم کنند، در حالی که این کار با نظریه دموکراسی خودشان سازگار نیست. گاهی اوقات اثر آنها در اقتصادهای داخلی یک کشور بسیار بیشتر از اثر دولت‌های خود آن کشورهاست. این شرکت‌ها از چنان قدرت تأثیرگذاری برخوردارند که می‌توانند حتی کودتا راه انداخته، ملت‌ها را بر ضد هم بشورانند و یا آتش جنگ‌هایی برافروزند.



اقتصادی بین‌المللی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول*، سازمان جهانی تجارت*،...» و بهره‌گیری از شیوه‌های کاستن از ارزش پول یا کاهش سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر، عملاً آنها را وادار به تغییر قوانین به نفع آنها می‌کنند: «مالزی که طی دهه‌های اخیر از نظر اقتصادی پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته است، در بحران سال ۱۹۹۷، به تعبیر مهاتیر محمد، نخست‌وزیر

←

در دسامبر ۱۹۹۹ در سیاتل، اولین حرکت‌های جهانی بر ضد چنین جهانی‌سازی‌ای صورت گرفت و فشاری که مردم عدالت‌خواه جهان، با انگیزه‌های گوناگون، به سازمان جهانی تجارت وارد آوردند، موجب شکست آن دور از مذاکرات گردید. همین فشار موجب شد که برای اولین بار هند به نمایندگی از ۵۲ کشور، مدعی دستور جلسه شود؛ چون پیش از آن، دستور جلسات این سازمان به وسیله آمریکا و اتحادیه اروپا بدون حضور سایر اعضا تهیه می‌شد.

* صندوق بین‌المللی پول، پس از پایان جنگ جهانی دوم برای تنظیم مناسبات مالی بین کشورها و سیاست‌هایی که درباره ارز و تجارت اتخاذ می‌کنند تأسیس گردید. ساختار این صندوق به گونه‌ای است که آمریکا و چند کشور دیگر در آن نقش تعیین‌کننده دارند. آنها، سیاست‌های خود را به کشوری که قرار است از این صندوق وام دریافت کند، تحمیل کرده، از این طریق، فشارهای زیادی به دولت‌ها وارد می‌سازند. از این رو، صندوق بین‌المللی پول، ابزار پولی و ارزی گروه‌های بزرگ و قدرتمند دنیا، و در رأس آنها امریکاست.

** کشورهای بزرگ، با ابزار سازمان جهانی، تجارت دنیا را اداره می‌کنند و هر جا هم که به نفعشان نباشد، مقررات آن را یک‌طرفه نقض می‌کنند. آمریکا هر وقت بخواهد بر سر راه هر کالایی، که خلاف منافع سردمداران باشد، انواع موانع قرار می‌دهد. البته بر طبق مقررات سازمان جهانی تجارت، تحریم یک کالا یا تبعیض قایل شدن بین کشورها جایز نیست، اما کشورهای قدرتمند، عملاً این کار را هرگونه خود بخواهند انجام می‌دهند. در این سازمان، تنها چند کشور توسعه‌یافته قاعده‌گذارند و دیگر کشورها تنها پذیرنده قواعد. همان ستم رسمی حق و توی سازمان ملل متحد است که در اینجا نیز توسط عده‌ای به استناد زور و در عمل اعمال می‌شود. این قدرت‌ها تجارت بین‌الملل را همواره چنان سامان می‌دهند که جریان یک‌طرفه ثروت به سمت کشورهای صنعتی به‌گونه‌ای قطعی تضمین شده باشد.

مالزی، آنچه این کشور در طی سی سال جمع کرده بود، در ظرف سه روز از دست داد. این همان قصه جهانی شدن و سرعت جابه‌جایی سرمایه و اطلاعات است» (ر.ک: لاریجانی، ۱۳۸۱: ۵۳، ۱۸).

* مرزهای سیاسی: غرب در پی برگماشتن دست‌نشانندگان خود در رأس کشورهای دیگر از طریق کودتا و... و القای ضرورت تحمل آنها به منزله تنها گزینه سعادت است؛ ولی در همان حال، از مفاهیمی مانند حقوق بشر، تروریسم لیبرال - دموکراسی، حقوق اقلیت‌ها و انواع پیمان‌ها و میثاق‌های بین‌المللی، استفاده کاملاً ابزاری می‌کند.

* مرزهای رسانه‌ای: سلطه نظام اطلاع‌رسانی غرب و بهره‌گیری از آن برای شبیه‌سازی واقعیت، پوشاندن عمدی یا تحریف بخشی از واقعیات و بزرگ‌نمایی بخشی دیگر و... باعث انحراف اذهان از واقعیات جهان و تبعیت ناخواسته و نادانسته آنها از فریب‌های غول‌های خبری عالم می‌شود. این امر در حالی است که این‌ها همه تحت عنوان فریبنده گردش آزاد اطلاعات صورت می‌پذیرد.

* مرزهای فرهنگی، اطلاعاتی، امنیتی و ... نیز همه یک‌سویه‌اند.

این موارد، فقط بخشی بسیار کوچک از سیاست‌ها و اقدامات ناتوی فرهنگی و یکه‌تازی‌ها و یک‌جانبه‌گرایی‌های امریکا و هم‌پالکی‌های اوست.

پشتوانه جهانی‌سازی غربی، صرفاً زر و زور و تزویر است، نه هیچ پایه‌ای استوار. در حالی که پشتوانه رویکرد جهانی اسلام، ایمان و اراده‌ای است برآمده از فطرت الهی انسان‌ها. در این دیدگاه، حاکمیت صرفاً از آن خدا و رهبر برگزیده از جانب اوست. توحید فطری از طریق ایمان به مبدأ و معاد و تسخیر قلب‌ها، به همه انسان‌های آزاده عالم در

جهت مشارکت فعالِ آزادانه و عادلانه، در به دست گرفتن سرنوشت معنوی و مادی خویش مدد می‌رساند. طبیعی است در صورتی که به این دین و نظام حکومتی آن، تعرض جدی صورت گیرد، مردم با دل و جان و آمادگی برای فداسازی همه چیز خویش، از آن دفاع می‌کنند.

تأسی ملت انقلابی ایران، نیروهای حزب‌الله لبنان و انتفاضه‌های فلسطین و حماس به الگوی ظلم‌ستیزی سرور آزادگان جهان، هم از یک سو پیروزی‌های حیرت‌انگیز و باورنکردنی برای مبارزان به ارمغان آورد، و هم از سوی دیگر، بیشترین ذلت و سرافکنندگی جهانی را برای دشمنان ایشان رقم زد. از همین روست که ملت‌های مستضعف، با امید و خوش‌بینی به آینده‌ای درخشان، در جهت پیگیری پیروزی نهایی بر مستکبران جهان، هر روز بیش از پیش، صفوف خود را مستحکم‌تر می‌سازند.

مستکبران جهان نیز پس از آنکه پیروزی انقلاب اسلامی، زنگ خطر را برای تمام دولت‌های غربی و حکومت‌های وابسته به صدا درآورده است، در جهت ادامه سلطه پلید و شیطانی خویش، با تمام قوا بر جنایات خود در سطح جهان می‌افزایند و نمی‌دانند که همین جنگ‌افروزی‌ها و ویران‌گری‌ها، نیرومندترین زمینه‌ساز نابودی آنهاست.

خاستگاه‌های آسیب‌پذیری افراد از ناتوی فرهنگی

- برخوردار نبودن از بصیرت؛
- سستی باورها؛
- پایبند نبودن به احکام دین، ارزش‌ها و هنجارها؛

- نشناختن مقتضیات زمان و مکان؛
- ساده‌اندیشی؛
- تقلید کورکورانه؛
- قداست‌بخشی به کلیشه‌های غربی و تکرار طوطی‌وار آنها؛
- غفلت از امر به معروف و نهی از منکر (به منزله سازوکار نظارت همگانی و نیز پدیدآورنده نظم اجتماعی بایسته)؛
- ناآگاهی از حقوق، منزلت انسانی و کرامت خویش؛
- ناآگاهی از میزان خباثت و پلیدی دشمنان انسانیت؛
- ناآگاهی از امتیازهای دولت اسلامی؛ غفلت برخی دانشگاهیان و حوزویان از گستره، ژرفا و غنای آموزه‌های سیاسی اسلام؛ حضرت امام خمینی علیه السلام در جای جای آثار خویش، به اهتمام و تأکید بسیار اسلام بر سیاست اشاره دارند: «امید آن دارم که نویسندگان و جامعه‌شناسان و تاریخ‌نویسان، مسلمانان را از این اشتباه بیرون آورند؛ و آنچه گفته شده و می‌شود که انبیاء به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته‌داری دنیایی مطرود است و انبیاء و اولیاء و بزرگان از آن احتراز می‌کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تأسّف‌آوری است که نتایج آن، به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و باز کردن راه برای استعمار خون‌خوار است. حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی، همان است که مثل سلیمان بن داوود و پیامبر عظیم‌الشان اسلام و اوصیاء بزرگوارش برای آن کوشش می‌کردند؛ از بزرگ‌ترین واجبات و اقامه آن، از والاترین عبادات است» (خمینی، ۲۲، ۱۶۳).

- ترویج گسترده اندیشه جدایی دین از سیاست در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه:

«استکبار وقتی که از نابودی مطلق روحانیون و حوزه‌ها مأیوس شد، دو راه را برای ضربه زدن انتخاب نمود: یکی راه ارباب و زور؛ دیگری راه خدعه و نفوذ. در قرن معاصر، وقتی حربه ارباب و تهدید چندان کارگر نشد، راه‌های نفوذ تقویت گردید. اولین و مهم‌ترین حرکت، القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه‌ای کارگر شده است، تا جایی که دخالت در سیاست، دون شأن فقیه، و ورود در معرکه سیاسیون، تهمت وابستگی به اجانب را به همراه می‌آورد؛ یقیناً روحانیون مجاهد، از نفوذ بیشتر زخم برداشته‌اند. گمان نکنید که تهمت وابستگی و افترای بی‌دینی را تنها اغیار به روحانیت زده است، هرگز؛ ضربات روحانیت ناآگاه و آگاه وابسته، به مراتب کاری‌تر از اغیار بوده و هست» (ر.ک: خمینی، ۲۱: ۹۱).

«... وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد، و فقاہت در منطق ناآگاهان، غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد، و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم، فضیلت شد. به‌زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش بیارد؛ و إلا عالم سیاسی و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه داشت، و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هر کس کج راه می‌رفت، متدین‌تر بود. یادگرفتن زبان خارجی کفر، و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی، از کوزه‌ای آب نوشید؛ کوزه

را آب کشیدند؛ چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می‌شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه‌ها را حفظ نمود» (همان).

رسالت ما در عرصه جهانی سازی

در عصر جهانی سازی که تمام کفر به صورت یکپارچه و متحد در برابر ایمان مؤمنان و اراده مستضعفان عالم صف کشیده‌اند، رسالت بس سنگین مقاومت در برابر زور و قلدری، رهایی بخشی همه ملت‌ها از یوغ مستکبران تمامت‌خواه، استقرار صلح، عدالت جهانی، مردم‌سالاری، حقوق بشر حقیقی، توسعه پایدار و... بر عهده آزادگان جهان است.

همچنین تلاش برای هدایت انسان‌ها و جوامع، تقریب اندیشه‌ها و انسجام حداکثری مواضع مؤمنان و مستضعفان، توحید کلمه حول محور فضیلت‌های انسان، آزادی حقیقی، عدالت، برابری، رفاه همه‌جانبه و همگانی انسان‌ها، پاس داشت محیط زیست انسان و... همه و همه از رسالت‌های مبرم و کنونی ماست.

شیوه‌ها و ابزارهای جنگ نرم (ناتوی فرهنگی)

* بهره‌گیری از دانش - قدرت:

«نظریه جدید جهانی سازی را امریکایی‌ها مطرح کردند. اندیشمندان امریکایی بدون توجه به خواست‌ها و نظرات سلطه‌جویان امریکا نظری نمی‌دهند. آنها در حقیقت توجیه‌گر و سیاست‌گذار نظام سلطه

هستند. این نظریه که به وسیله دو نفر از اندیشمندان غرب به نام گیننز و رابرتسون مطرح شده است، بر این اساس قرار دارد که دنیا به دلیل سرعت ارتباطات، به صورت دهکده‌ای کوچک و جهانی درآمده که کدخدایش امریکا، فرهنگ آن فرهنگ غرب، اقتصادش آزاد، و سیاستش دموکراسی و لیبرالیسم است. فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها و خرده‌اقتصادهای دیگر در حاشیه قرار گرفته، چاره‌ای جز تبعیت از فرهنگ و اقتصاد و سیاست مرکز و محور ندارند» (ر.ک: لاریجانی، ۱۳۸۱: ۵۳، ۹).

- * تبلیغ و ایجاد ابزارهای برخوردار از ظاهری رسمی و قانونی، برای بهره‌برداری‌های درازمدت؛
- * تکثیر احزاب گوناگون معارض با یکدیگر، به‌ویژه احزاب مزدور و خائن؛
- * افزایش تعداد نشریات وابسته و منحرف؛
- * برقرار ساختن تقابل جعلی بین گرایش‌های ملی و گرایش‌های اسلامی؛
- * زدودن اصول و جلوه‌های انقلابی از اسلام؛
- * نفوذ دادن هزاران سایت مبتدل در اعماق خانه‌های مردم از طریق اینترنت؛
- گستراندن صدها کانال فاسد تلویزیونی از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای و نیز میلیون‌ها حلقه فیلم مستهجن برای ترویج فساد و فحشا و عقب‌نگه داشتن ملت‌های استقلال‌طلب، یا پیشگیری از بیداری انقلابی و قیام‌های رهایی‌بخش آنها؛
- * به راه انداختن انواع باندهای ترویج فساد؛
- * بمباران اطلاعاتی جوانانی که نه سازمان فکری استواری دارند، نه

معیاری برای تشخیص حق و باطل. جوانان بی‌دفاعی که در برابر تهاجم بهمن‌وار اطلاعات، ناتوان از مواجهه، به دره‌های ضلالت درمی‌غلطند، هریک جمعی از همسان‌ها و همسالان خود را به انواع کژراهه‌ها می‌برند.

* مشابه‌سازی آمال، خواسته‌ها و اراده‌ها در سراسر عالم، در جهت منافع مستکبران جهان و به منزله پیش‌زمینه لازم برای جهان‌گشایی آنها؛

* بهره‌گیری از سازمان‌های بین‌المللی، وسایل ارتباطی و در همین حال، اولویت‌بخشی به اعمال قدرت نظامی؛

* دشمن‌تراشی غرب، با هدف ایجاد محور وحدت بین خودشان و نیز فراهم شدن زمینه روانی مقابله نظامی با آن خصم ادعایی، در جهت اعمال و بسط هر چه بیشتر سلطه خود، و فراگیرسازی فرهنگ رعب و وحشت از غرب و مزدورانش؛

* تلاش مراکز قدرت جهانی برای تزریق و تلقین فرهنگ‌های خاص به جوامع:

«کسانی که در سطح جهان از آزادی لیبرالی سخن می‌گویند، در عمل، پیچیده‌ترین و ظریف‌ترین کنترل فرهنگی را برای تحقق مقاصد خود و تهاجم به فرهنگ دیگر ملت‌ها به کار می‌گیرند؛ این واقعیتی است که نباید نادیده گرفته شود». (ر.ک: پایگاه اینترنتی رهبر معظم انقلاب اسلامی، دیدار رهبر معظم انقلاب اسلامی با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۲۳/۱۰/۳۸۲).

آسیب‌شناسی جهانی‌سازی

جهانی‌سازی، دچار آسیب‌های زیر است:

نگرش صرفاً ماتریالیستی؛

سلطه‌طلبی مستکبرانه؛

نادیده گرفتن حاکمیت ملت‌ها؛

بی‌عدالتی؛

تبعیض (در انواع مظاهر آن؛ مثلاً درجه دوم یا درجه سوم دیدن انسان‌های

غیر غربی)؛

سوء استفاده گسترده از سازمان‌های بین‌المللی امریکاپسند، و در همان حال

ادعای ضرورت تعیین شدن سرنوشت سیاست و روابط بین‌الملل، در همین

سازمان‌های غیر مستقل؛

گرایش‌های نومحافظه‌کارانه و نئولیبرالی؛

ایجاد و گسترش ترور، ناامنی، وحشت، بی‌ثباتی، اضطراب، استبداد، اختناق و...؛

نادیده انگاشتن محرومان عالم، بلکه محروم‌تر ساختن روزافزون ملت‌های

عقب‌نگاه داشته شده؛

فردگرایی (اندوید و آلیسم): قدرت‌های مسلط با هم بودن انسان‌ها را

برنمی‌تابند، مگر در مواردی که انسان‌ها را از توطئه‌ها و نیرنگ‌های مدام

سردمداران مستکبر جهان غافل سازد، تا افراد به صورت جزایر بی‌ارتباط با

هم و کاملاً بی‌خطر، سرشان در لاک روزمرگی‌شان باشد.

تغییر معیار حق و باطل به معیار نفع و ضرر؛ از یک سو شخصی جلوه دادن حق

و باطل، و از سوی دیگر طرح ادعای همگانی و عقلایی بودن نفع و ضرر؛

اصالت‌بخشی به سود و منفعت (یوتیلیتاریانیسم) و صرفاً رشد اقتصادی خویش؛

جدانگاری دین از حیات اجتماعی و سیاست؛

نادیده انگاشتن معنویت و ارزش‌های اخلاقی؛

اصالت‌بخشی به انواع مظاهر دنیاطلبی: رفاه‌زدگی، دم‌غنیمت‌شماری و لذت‌پرستی؛

خودپرستی؛

سیاست‌های ضد الهی و ضد انسانی؛

گذشته بسیار تاریک و ننگین استعماری مستکبران غرب، که در همه جا دستشان تا مرفق، از خون توده‌های عظیم بومیان به خون غلطیده، رنگین است.

این آسیب‌ها، به‌ویژه درباره آمریکا به این شرح است:

گرایش تک‌قطبی، یکه‌تازی و یک‌جانبه‌گرایی و امپریالیستی؛

استفاده از شعار عوام‌فریب مبارزه با تروریسم یا نظریه دروغین برخورد تمدن‌ها، در جهت سرکوب حرکت‌های سلطه‌ستیز در سراسر عالم؛

تلاش برای صدور الگوهای ضد انسانی امریکایی به سراسر عالم، ولی در همان حال "به لحاظ بی‌اندیشگی فلسفی - سیاسی و بی‌ارادگی سیاسی،

به‌شدت گرفتار بحران‌های ناشی از نقاط ضعف زیر:

۱. فقدان یک نظریه راهبردی؛

۲. ضعف روحیه و اعتماد به نفس؛

۳. ناستواری عزم و اراده ملی» (صدر، ۱۳۸۳: ۱۷۳).

ویژگی‌های راهبرد مواجهه با ناتوی فرهنگی جهانی سازی

- تدوین راهبرد و برنامه‌های مرحله‌ای جامع برای جهاد فرهنگی متناسب با جهانی سازی، به منزله یکی از عظیم‌ترین فتنه‌های امروز در سطح جهان؛
- تشویق مبتکران حوزه جهاد فرهنگی؛
- شناخت غایات دستگاه فرهنگی خصم؛
- شناسایی شیوه‌ها و ابزارهای جنگ نرم دشمن؛
- دورنگری و ژرفانگری؛
- مصون‌سازی جامعه، امت و مستضعفان، از طریق بازگشت به هویت شیعی و ملی خود و با بهره‌گیری از امر به معروف و نهی از منکر، به منزله عامل بسیار قوی تحرک اجتماعی - سیاسی؛
- برگزیدن شیوه حمله پیوسته؛
- حضور در عرصه‌های جهانی و چانه‌زنی فعال، با مساعدت کشورهای همفکر و همراه، و نیز استفاده از ظرفیت‌های موجود برای همراه‌سازی سایر کشورها در صحنه بین‌الملل، در جهت کُندسازی روند جهانی سازی، و مقاومت‌ورزی مستضعفان در برابر مستکبران؛
- شکیبایی ورزیدن؛
- اقامه حداکثری معروف‌ها و ریشه‌کنی حداکثری منکرها؛
- دفاع و جهاد دفاعی، در برابر تبلیغ دشمنان در جهت برابرنگاری شهادت‌طلبی با جنون؛
- علوم انسانی اسلامی؛
- اطلاع‌رسانی گسترده، غنی، سریع، جذاب و...، به آزادگان عالم؛

- فراگیری روح سیاسی فرهنگ انسان‌ساز عاشورا، روحیه ایثارگری، و زنده نگه داشتن شعار پیروزی خون بر شمشیر، به‌ویژه در ماه‌های محرم و صفر؛
- بهره‌گیری سازنده از تمام مناسبت‌های دینی، فرادینی، ملی و فراملی، به‌ویژه عاشورا و اربعین، در جهت برانگیختن مقاومت بر ضد جهانی‌سازی استکبار و نیز ایجاد و تحکیم وحدت هر چه بیشتر در بین تمام ملت، امت، و مستضعفان جهان. چهار راهپیمایی عظیم در روزهای تاسوعا، عاشورا، اربعین و بیست و هشتم صفر سال ۵۷ نقشی بسیار اساسی در به ثمر رسیدن نهضت اسلامی ایران داشت.
- تشکیل بخشی به شیعیان جهان و تمام گروه‌های مبارز همسو با آرمان‌های انقلاب اسلامی؛
- فراگیری ارزش‌های اخلاقی - انسانی، به‌ویژه ارزش‌های ایثارگری، صبر، سازش‌ناپذیری و مقاومت در برابر مستکبران در جهت مصونیت بخشی به نیروهای مبارز رویارویی با ابتدال گستره غرب؛
- باورمندی به توان بس عظیم و بی‌بدیل مردم هدایت‌یافته، در جهت سامان‌دهی یک نهضت و انقلاب و پاسداری از آن؛
- بهره‌گیری سیاسی شایسته از سنگر مساجد و حسینیه‌ها؛
- معرفی اسلام انقلابی، گفتمان مجدد، یگانگی دیانت و سیاست، و هم‌زمان، آشکارسازی بدعت‌ها و انحراف‌های ناشی از تحجر و انفعال؛
- شناساندن سیاست اسلامی در برابر سیاست سکولار و مادی غربی، با تأکید بر سیره سیاسی معصومان علیهم‌السلام، حضرت امام خمینی ره و مقام معظم رهبری مدظله العالی؛
- معرفی نظام سیاسی اسلام، به عنوان نظامی برخوردار از مشروعیت دینی

- (ولایت فقیه) و مقبولیت مردمی (مردم‌سالاری دینی)؛
- توجه بنیادین به مؤلفه‌ آگاهی‌بخشی به مردم و فعال‌سازی احساس مسئولیت در آنها، در جهت حضور یافتن مستمر ایشان در صحنه‌های گوناگون سیاسی - اجتماعی؛
 - تأکیدورزی بر ضرورت صورت پذیرفتن هر اقدام بر اساس باورها، ارزش‌ها و آموزه‌های اسلام راستین و پرهیز از هرگونه افراط و تفریط؛
 - بررسی نهضت‌های دو‌یست‌ساله اخیر در جهت شناسایی ضعف‌ها و قوت‌های آنها؛
 - تربیت نیروهای شایسته برای رهبری و مدیریت مقاومت، نهضت و انقلاب، به‌ویژه با تمرکز بر نقش الگویی امام حسین علیه السلام؛
 - آشکارسازی دلایل نابرخورداری نظام‌های مستکبر غرب و دولت‌های وابسته به آنها از مشروعیت و مقبولیت بایسته.

جهان‌شمولی اسلام

بنابر آیات و روایات، اسلام دینی جهان‌شمول است. به نظر می‌رسد این ویژگی اسلام، ناشی از جنبه‌های ذیل است: انسان‌گرایی واقعی، نه اومانیسیم انسانیت‌کش)؛ کتاب، سنت، عقلانیت، عدالت (نفی هرگونه تبعیض و ستم)؛ آموزه‌های مناسب و کامل در جهت استقرار مساوات، برابری، امنیت، پیشرفت و حداکثر رضایت عمومی؛

باور به معنویت، جهان‌غیب، و امدادهای خداوند؛

اتکال صرف به خدای تعالی و نادیده‌انگاری تمام قدرتهای انسانیت‌ستیز در مسیر مقاومت و مبارزه؛

توجه به اصل بسیار مهم ناممکن بودن جلوگیری از پیدایش بدعت‌ها و انحراف‌ها در دین و فرهنگ جامعه، بدون در اختیار داشتن حکومتی اسلامی و نیرومند (باور به اصل حیاتی ولایت فقیه در عصر غیبت)؛ برخورداری از مناسب‌ترین الگوی مشروعیت‌بخشی، مقبولیت‌آفرینی و حماسه‌سازی (الگوی حماسه حسینی):

تأسی به حماسه حسینی بود که به حزب‌الله لبنان چنان توانی بخشید که توانست اسرائیل را پس از ۲۲ سال اشغال‌گری، چنان مفتضحانه از سرزمین لبنان اخراج نماید و نیز در جنگ ۳۳ روزه چنان ضربه سنگین و فراموش‌نشدنی بر توان نظامی اسرائیل وارد نماید.

پس از آن دو مورد رسوایی، ارتش اسرائیل که زمانی خود و حامیانش آن را کاملاً شکست‌ناپذیر معرفی می‌کردند، به‌رغم به‌کارگیری تمام درس‌های تجربه جنگ ۳۳ روزه، در جنگ غزه تنها ۲۲ روز توانست سرسختی نشان دهد.

ظرفیت فراگیرسازی فرهنگ اسلامی-انسانی، عدالت‌خواهی و دیگر آرمان‌ها و فضائل فطری به ودیعت نهاده‌شده در سرشت همه انسان‌ها:

استقلال‌خواهی، معنویت‌طلبی، بازگشت به اسلام ناب (ضد امریکایی)، از یک سو قوی‌ترین سلاح در دست آزادگان جهان است که می‌توانند با استفاده بهینه از آن، سلطه استکباری را سراسر به زانو درآورند و از دیگر سو سترگ‌ترین موانع در برابر مستکبران غرب است.

به عنوان نمونه انقلاب اسلامی با آگاهی‌بخشی به مسلمانان و بیدارسازی

وجدان ملت‌ها، در جهت برانگیختن احساس مسئولیت درباره سرنوشت خویش، حمایت از مقدسات دینی، عزت نفس، اصول‌گرایی، پیگیری مطالبات سیاسی، انقلاب‌خواهی، آرمان‌گرایی، و مشارکت فعال در صحنه سیاسی بین‌الملل، توانست پیوندی چنان مستحکم بین توده‌های عظیم ملت‌ها، در اقصی نقاط عالم پدید آورد که دیگر نه شیطان بزرگ (امریکا) می‌تواند غلطی کند، نه شیطان‌های کوچک دست چنم عالم.

- اهتمام ویژه به پاسداشت فرهنگ اسلامی و تقویت و ارتقای هویت فرهنگی و همبستگی اسلامی: رهبر معظم انقلاب اسلامی، زعیم معنوی و سیاسی، و محور وحدت و انسجام اجتماعی بخشی عظیم از امت اسلام، فرهنگ را اساس هویت و خاستگاه عمده تحولات مثبت یا منفی هر جامعه قلمداد می‌کنند (ر.ک: پایگاه اینترنتی رهبر معظم انقلاب اسلامی، دیدار رهبر معظم انقلاب اسلامی با رئیس و اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۳/۱۰/۰۸). ایشان همچنین بر رویارویی خردورزانه با مقوله فرهنگ و پرهیز از افراط و تفریط، و توجه کافی به ظرافت‌های این مقوله تأکید می‌ورزند (ر.ک: پایگاه اینترنتی رهبر معظم انقلاب اسلامی، دیدار رهبر معظم انقلاب اسلامی با رئیس و اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۲/۱۰/۲۳). ایشان بر لزوم انطباق مواد درسی رشته‌های حقوق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و حتی ادبیات و تاریخ، با معارف اسلام تأکید می‌ورزند (ر.ک: همان، دیدار رهبر معظم انقلاب اسلامی با رئیس و اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۲/۰۹/۲۹).

پیروزی نهایی نهضت جهانی اسلام

گفتمان انقلاب اسلامی، حاکمیت توحید و تمام ارزش‌های الهی - انسانی است؛ از همین رو انقلاب اسلامی همه ملت‌های آزاده جهان را به عدالت‌خواهی، ستم‌ستیزی، و پیوستن به صفوف جنگ فقر بر ضد غنا دعوت می‌نماید.

این گفتمان بر اساس باور به وعده‌های قطعی قرآن، و پیروزی نهایی اراده ملت‌های مستضعف، که همان اراده خداوند است، بر این باور است که مستضعفان به‌رغم نابرخورداری از برخی امکانات غارتگران جهان، سرانجام، به یقین بر آنها پیروز خواهند شد.

یکی از نمونه‌های غلبه گروهی اندک بر نیروهای مقتدر و متحد مستکبران جهان، اخراج پنج قدرت بزرگ جهان توسط نیروهای حزب‌الله لبنان است. در پی حمله گسترده اسرائیل به خاک لبنان (در سال ۱۳۵۶) و اشغال بخش‌هایی از بیروت؛ امریکا، انگلیس، فرانسه و ایتالیا در لبنان نیرو پیاده کردند و در آنجا پایگاه‌هایی برای خود پدید آوردند؛ ولی حزب‌الله در پی یک رشته عملیات استشهادی (در سال ۱۳۶۱)، ابرقدرت‌ها را به فرار از سرزمین لبنان ناگزیر ساخت.

آرزو داریم زمینه‌های ظهور منجی عالم، با اراده شکست‌ناپذیر مستضعفان فراهم شود، و امیدوار پیروزی نهایی مستضعفان به رهبری مهدی موعود وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُ هستیم.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. لاریجانی، محمد جواد؛ ۱۳۸۱، توکلی، احمد؛ محمدی، منوچهر، بررسی پدیده جهانی شدن، مجله‌ی معرفت، شماره ۵۳، قم.
۳. ولایتی، علی اکبر، ۸۸/۶/۲۶، ایده روز قدس بزرگ‌ترین ضربه به تفکر صهیونیستی بود، روزنامه‌ی جام جم.
۴. خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران: انتشارات وزارت ارشاد، ج ۲۱، ۲۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی